

قیام ملی ۳۰ تیر و جنبش اصلاح طلبی

دکتر ابراهیم یزدی



قیام ۳۰ تیر اگرچه در شکست توطئه‌های استیلاي خارجی و استبداد داخلی موفق شد، اما جنبش ملی از درون دچار ضعف و سستی و از هم‌گسیختگی گردید. مجموعه نیروهای ملی در درون و بیرون از حاکمیت و دولت نتوانستند بر محور حداقل برنامه‌ها و انتظارات توافق کنند و انسجام خود را حفظ نمایند

قیام همگانی مردم ایران در روزهای پایانی تیرماه ۱۳۳۱ و پیروزی آن در روز سی‌ام تیرماه همان سال از فرازهای بزرگ و پرافتخار تاریخ مبارزات ملی، ضداستبدادی و ضداستیلاي خارجی ملت ایران به‌شمار می‌رود.

در طول نزدیک به یک قرن پس از انقلاب مشروطه، دو حادثه بزرگ آموزنده با ویژگی‌های مشترکی در فراروی حاکمان از یک طرف و نسل جوان و پرشور کنونی از جانب دیگر قرار دارد. حادثه نخست درگیری میان محمدعلی شاه و مجلس شورای ملی دوره اول است که به نام "استبداد صغیر" شهرت یافته است. محمدعلی شاه که پس از درگذشت مظفرالدین شاه به جای پدرش بر تخت سلطنت تکیه زده بود، به مخالفت با مشروطه معروف بود. او بلافاصله با طیف گسترده‌ای از مخالفان مشروطه و علمای مشروطه طلب متحد شد و در برابر نهاد نوپای مجلس به عنوان اساسی ترین نماد مشروطه ایستاد. هنگامی که برخی از رجال کشور و بزرگان طایفه قاجار وی را به همراهی با مشروطه و مجلس نصیحت کردند، زیر بار نرفت. او گفت که پدرانش سلطنت را با شمشیر به دست آورده‌اند و سلطنت مطلقه حق اوست و او با همان قدرت شمشیر آن را حفظ خواهد کرد. وی به بزرگان اندر زده‌هاش گفت که حاضر است وجود مجلس ملی را بپذیرد. به شرطی که نمایندگان تعهد بدهند در سیاست دخالت ننمایند. هنگامی که نمایندگان ملت زیر بار درخواست‌های زورمدارانه و خلاف قانون اساسی شاه نرفتند، محمدعلی شاه به کمک نیروی قزاق، مجلس را به توپ بست و بر سر مجلسیان خراب کرد، نمایندگان متواری شدند. سیاست سرکوب و خشونت محمدعلی شاه نتیجه داد و مجلس تعطیل شد.

اما جنبش آزادی خواهی، مردم‌سالاری و عدالت محوری، عمیق تر و قوی تر از آن بود که حتی با مباران مجلس متوقف گردد. این قیام اگر در یک جا سرکوب شود، از جای دیگر سر برمی آورد. در تهران مشروطه خواهان تارومار شدند، اما مقاومت در شهرستان‌ها ادامه یافت. تبریزی‌ها به فرماندهی ستارخان و باقرخان با نیروهای استبداد به مقابله مسلحانه پرداختند و آنها را مغلوب نمودند و سپس به سوی تهران حرکت کردند و در تهران نیز نیروهای استبداد طلب را شکست دادند. محمدعلی شاه تاب مقاومت نیاورد، فرار را بر قرار ترجیح داد و به روسیه پناهنده شد. جنبش مشروطه، بار دیگر پیروز گردید و مجلس کار خود را از سر گرفت.

این حادثه اول بود با چند پیام اساسی درخور توجه:

الف - روند مشروطه خواهی، قانون مداری و قانون گرایی، عدالت خواهی و مردم‌سالاری با همه ضعف‌ها، ناتوانی‌ها و موانع و مشکلاتش، جریانی یک طرفه و غیرقابل برگشت بود. محمدعلی شاه و استبداد طلبان این واقعیت را نادیده گرفتند. نه نیروهای مسلح شاه و نه هیچ نیروی دیگری قادر نبودند عقربه زمان را به عقب برگردانند. محمدعلی شاه می‌توانست در چارچوب قانون اساسی سلطنت کند و بماند، اما او سلطنت را که با شمشیر پدرانش به دست آورده بود، موهبت الهی و خود را نماینده خدا و اختیارانش را مطلق و مافوق قانون اساسی می‌دانست و به پندها و اندرزهای مشفقانه دلسوزان سلطنت مشروطه توجهی ننمود و حکم تاریخ در حق او اجرا

شد.

ب- مشروطه خواهان با وجود غلبه بر محمدعلی شاه، نظام پادشاهی را که با شکست و فرار شاه در ضعیف‌ترین وضعیت تاریخی خود قرار گرفته و انحلال آن به سهولت ممکن و میسر بود، منحل نکردند، فرزاندگی مشروطه خواهان در این بود که شتاب حرکت مردم سالاری با مجموعه عوامل و ویژگی‌های زمان خود هماهنگ باشد.

ج- پیروزی تبریزی‌ها بر قوای استبداد موجب توقف آنها در آذربایجان نشد. آذربایجانی‌ها خود را قومی جدا از ملت ایران ندانستند، بلکه به همان میزان خود را ایرانی پنداشتند که هر قوم ایرانی دیگر. بنابراین آذربایجانی‌ها برای خود حساب ویژه‌ای باز نکردند، چرا که حکومت مرکزی عملاً سقوط کرده بود و اگر کمترین تمایل یا انگیزه‌ای برای جدایی طلبی و یا حتی خودمختاری وجود داشت، می‌توانستند به راحتی به دست آورند.

د- پس از پیروزی بر استبداد صغیر و فرار محمدعلی شاه و استقرار مجدد مشروطه، جنبش از درون دچار اختلاف، پراکندگی و از هم گسیختگی گردید. مشروطه خواهان نتوانستند علی‌رغم پیروزی به دست آمده انسجام خود را حفظ کنند و بر محور حداقل توافق‌ها همکاری خود را ادامه دهند و این چنین شد که به جان هم افتادند. این بار نظام نوپای مشروطه از درون آسیب خورد. این ضعف و از هم گسیختگی درونی بود که نظام جدید را آن چنان آسیب پذیر ساخت که با سقوط تزار در روسیه و پیروزی بلشویک‌ها، استعمار انگلیس که صحنه رقابت را در ایران بی‌رقیب یافته بود، وارد عمل شده و نظام استبدادی جدیدی را با حفظ پوسته ظاهری و خارجی مشروطه بر ملت ایران تحمیل کرد. یک گسل بزرگ و طولانی بیست ساله در فرایند انکشاف مردم سالاری با همه هزینه‌ها و پیامدهای زودرس و درازمدت آن به وجود آمد.

حادثه دوم، قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ است. ویژگی حادثه دوم نیز مانند حادثه نخست حرکت و قیام در درون نظام برای اصلاح انحراف‌ها و نه برون رفت از نظام بود. تعارض و تقابل میان دو جناح و جریان مردم سالاری و ضد مردم سالاری علی‌الاصول در هر دو حادثه واجد محورهای مشترک بود.

نظام مشروطه سلطنتی دو رکن داشت؛ سلطنت و قانون اساسی مشروطه. واژه مشروطه معادل کستیتوسیون (Constitution) و مشروطه سلطنتی معادل (Constitutional Monarchy) انتخاب شده بود.

محمدعلی شاه حاضر به پذیرش لوازم و مبانی مشروطه و تمکین از قانون اساسی نبود. محمدرضا شاه نیز مانند پدرش به هیچ‌یک از لوازم و مبانی مشروطه پای بند نبود.

در نظام مشروطه سلطنتی، نخست‌وزیر و وزیران، منتخب مجلس و مسئول در برابر مجلس بودند. مجلس به نخست‌وزیر رأی تمایل می‌داد و سپس شاه حکم صادر می‌کرد. به موجب اصول قانون اساسی، شاه حق نداشت مستقیماً بدون رأی تمایل قبلی مجلس نخست‌وزیر منصوب نماید. وزیران حق نداشتند به فرمان‌های شاه، بدون تصویب دولت یا مجلس ترتیب اثر بدهند. اگر چه طبق قانون اساسی، شاه فرمانده کل قوا بود، اما وزیر جنگ، منتخب نخست‌وزیر و مجلس بود و بودجه ارتش نیز مانند دیگر نهادهای دولتی توسط دولت تدوین و به تصویب مجلس می‌رسید. وزارت دربار بخشی از سازمان‌های دولتی بود، وزیر دربار منتخب رئیس دولت و مجلس بود و بودجه دربار به تصویب دولت و مجلس می‌رسید.

در طول سلطنت رضاشاه و محمدرضا شاه این اصول بارها نادیده گرفته شدند. شاه عملاً در همه کارها مستقیماً دخالت می‌کرد. نخست‌وزیر را منصوب و یا معزول می‌نمود، بودجه وزارت خانه‌های جنگ و دربار با نظر شاه تعیین و سپس به مجلس ارائه می‌گردید. این طرز اعمال شاه همواره مورد اعتراض نیروهای ملی و آزادی خواهان ایران بود. در طی دوره‌ای که از سال ۱۳۲۰ شروع شد و فضای نسبتاً بازی که در این دوره به وجود آمده بود، ملیون ایران در برابر تخلفات شاه از قانون اساسی مقاومت و اعتراض می‌نمودند. با روی کار آمدن دکتر مصدق و نخست‌وزیری وی کار این اختلاف‌ها بالا گرفت. جنبش ملی در مبارزه علیه استعمار انگلیس و خلع ید از شرکت نفت انگلیس در ایران مزید بر علت شد. دربار، شاه و ارتش به عناصر و ابزار اجرایی سیاست‌های انگلیس در ایران تبدیل شدند. بار دیگر نظام مشروطه در برابر آزمون دشوار قرار گرفت. اگر چه نیروهای ملی و شخص دکتر مصدق به نظام مشروطه وفادار بودند، اما دخالت‌ها و اقدام‌های فراقانونی شاه را خلاف روح و متن قانون اساسی می‌دانستند و با تمام قوا در برابر آن ایستادند. حوادث هفته آخر تیرماه ۱۳۳۱ در واقع اوج این تقابل‌ها بود. شاه با استفاده از موقعیت خود به عنوان فرمانده کل قوا، نیروهای مسلح را به دخالت در امور سیاسی و

اگر چه نیروهای ملی
و شخص دکتر مصدق
به نظام مشروطه
وفادار بودند، اما
دخالت‌ها و اقدام‌های
فراقانونی شاه را
خلاف روح و متن
قانون اساسی
می‌دانستند و با تمام
قوا در برابر آن
ایستادند. حوادث
هفته آخر تیرماه
۱۳۳۱ در واقع اوج
این تقابل‌ها بود. شاه
با استفاده از موقعیت
خود به عنوان
فرمانده کل قوا،
نیروهای مسلح را به
دخالت در
امور سیاسی و
مخالفت با جنبش
ملی دکتر مصدق
تحریک و هدایت
می‌کرد

سی تیرماه به عنوان روز قیام ملی شناخته شد و یکی از ایام الله محسوب گردید

کودتای ۲۸ مرداد
۱۳۳۲ توانست از
درون این اختلافات و
ضعف نیروهای ملی
و مردمی سرانجام
پیروز شود



مخالفت با جنبش ملی دکتر مصدق تحریک و هدایت می کرد.

دکتر مصدق با توجه به ساختار روان شناختی شاه و اطلاع از ناخشنودی وی از واقعیت کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و وقایع شهریور ۱۳۲۰ در آغاز حرکت ملی شدن صنعت نفت، سعی کرد شاه جوان را به اردوی مبارزه ملی علیه سلطه بریتانیا جذب نماید. اما نفوذ بریتانیا در دربار شاه آن چنان ریشه دار و عمیق بود که دکتر مصدق در برنامه خود موفق نشد و شاه و دربار به طور کامل در خدمت و در محور نیروهای ضد ملی قرار گرفتند.

دکتر مصدق برای اعمال نظر و سیاست دولت در نیروهای مسلح و خنثی کردن توطئه ها در تیرماه ۱۳۳۱ به هنگام معرفی کابینه خود از انتصاب وزیر مورد نظر شاه برای وزارت جنگ امتناع نمود و خود مسئولیت وزارت جنگ را عهده دار شد، اما شاه زیر بار نرفت و دکتر مصدق استعفا داد. با استعفای دکتر مصدق تقابل میان جنبش ملی با حکومت خودکامه شاه بالا گرفت. بریتانیا در کشور ما فرصتی طلایی پیدا کرد تا با استفاده از موقعیت پیش آمده نه تنها کار دولت ملی، بلکه کل جنبش ملی را یکسره کند. دخالت های بریتانیا در ایران و همکاری شاه با دولت های خارجی علیه دولت ملی در همان روزها آشکار بود. به تازگی مدارک و اسناد تاریخی جدیدی در این رابطه منتشر شده است. مجموعه ای از این اسناد در کتابی با عنوان ام-آی-۶ به فارسی ترجمه شده است و به زودی منتشر می گردد.

اما قیام ملت در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تمام این نقشه ها را نقش بر آب کرد.

گزارشی از قیام

هنگامی که در روز پنجشنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ خبر استعفای دکتر مصدق از نخست وزیری منتشر شد، التهاب و هیجان عظیمی تهران و دیگر شهرهای بزرگ را فرا گرفت. در آن هنگام دانشگاه تهران تعطیلات تابستانی خود را آغاز کرده بود و دانشجویان عمدتاً پراکنده شده بودند. از آغاز اوج گیری جنبش ملی از اوایل سال ۱۳۲۹ دو سازمان دانشجویی در دانشگاه تهران شکل گرفت؛ یکی سازمان دانشجویان دانشگاه تهران که اکثریت اعضای آن به حزب توده ایران تعلق داشتند و دیگری سازمان (ملی) دانشجویان دانشگاه تهران که کلیه دانشجویان ملی از هر حزب و گروهی را نمایندگی می کرد. نیروهای ملی هوادار دکتر مصدق غیر از جبهه ملی عبارت بودند از احزاب ایران (به رهبری الهیار صالح)، ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم (به رهبری داریوش فروهر)، مردم ایران (به رهبری محمد نخشب)، زحمتکشان ملت ایران (به رهبری مظفر بقایی و خلیل ملکی). علاوه بر نیروهای مستقل (غیرحزبی) اعضای انجمن اسلامی دانشجویان نیز فعال بودند.

هیئت دبیران سازمان (ملی) دانشجویان دانشگاه تهران در آن سال عبارت بودند از شاپور رواسانی (علوم)، حکمی (پزشکی)، برار (معماری)، ایمانی (دانشسرای عالی)، مدرس (حقوق)، خانم ارزنگی (فنی) و یزدی (داروسازی).

تمامی فعالیت های سیاسی دانشجویی زیر نظر هیئت دبیران که منتخب شورای مرکزی سازمان بود رهبری می شد. شورای سازمان متشکل از دو نماینده از هر یک از شوراهای سازمان در یازده دانشکده وابسته به دانشگاه تهران بود. اعضای شورای هر دانشکده با رأی مستقیم و مخفی دانشجویان در هر کلاس انتخاب می شدند.

در اواخر تیرماه ۱۳۳۹ به علت تعطیلی دانشگاه و سفر اغلب دانشجویان به شهرستان های خود، تشکیل جلسه هیئت

**قیام ۳۰ تیر نیز
حرکتی از درون برای
اصلاح عملکرد
حاکمیت به خصوص
دربار و شاه بود.
دکتر مصدق و
همکارانش علاقه و
اعتقادی به تغییر
نظام نداشتند، اگرچه
بعضی از رهبران ملی
و یا احزاب ملی به
سلطنت مشروطه
معتقد نبودند و به
نظام جمهوری توجه
داشتند، اما جو غالب
در میان کلیه نیروها
و دولت دکتر مصدق
اصلاح نظام از درون
بود و نه خواهان
برون رفت از نظام**

دبیران میسر نبود. با این وجود، با اعلام خبر استعفای دکتر مصدق از رادیو تهران دانشجویان حاضر در مرکز با هم تماس گرفته، به مبادله اخبار و رایزنی درباره واکنش‌ها پرداختند.

در آن ایام من علاوه بر عضویت در هیئت دبیران سازمان ملی دانشجویان دانشگاه تهران، عضو شورای مرکزی و هیئت اجرایی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه بودم و مانند بسیاری از دانشجویان مسلمان شب‌های جمعه پای درس تفسیر قرآن مرحوم طالقانی در مسجد هدایت واقع در خیابان اسلامبول حاضر می‌شدم. آن روز با انتشار خبر استعفای دکتر مصدق با دیگر دانشجویان در چهارراه مخبرالدوله (تقاطع خیابان‌های سعدی و شاه‌آباد) قرار گذاشتیم. هنگامی که در محل موعود جمع شدیم، واکنش‌های خودجوش مردم و جوانان در میدان بهارستان و خیابان شاه‌آباد و اطراف چهارراه مخبرالدوله شروع شده بود. تجمع جوانان در بعدازظهر آن روز چشمگیر بود. با ملاحظه تجمع جوانان در این خیابان‌ها، نیروهای مسلح ارتش در اطراف مستقر شدند. از اواخر عصر آن روز درگیری‌های پراکنده میان مردم و سربازان آغاز گردید. جوانان و دانشجویان با جنگ و گریز سربازان را به کوچه‌های تنگ و تاریک خیابان شاه‌آباد می‌کشاندند و سپس با سنگ و آجر با آنها مقابله می‌کردند. ما هم در کوچه باغ سپهسالار، نرسیده به چهارراه جمع شده بودیم. در این کوچه به مناسبت بنایی مقادیر زیادی آجر وسط کوچه ریخته شده بود. آجرها هم به ما امکان مقابله با سربازان را داده بود و هم نمی‌گذاشت ماشین‌های نظامی وارد کوچه شوند. از آنجایی که هوا هم تاریک شده بود سربازان جرأت نمی‌کردند ما را در کوچه تعقیب نمایند. این برنامه‌ها تا پاسی از شب ادامه داشت.

از روز بعد با وجود تعطیلی جمعه، فعالیت‌های شتاب بیشتری گرفت. قوام السلطنه روز شنبه از طرف شاه بدون کسب رأی تمایل مجلس به جای مصدق به نخست‌وزیری منصوب گردید. دکتر مصدق پس از استعفا از تهران خارج و به احمدآباد رفت. نمایندگان جبهه ملی و هواداران دکتر مصدق در مجلس که فراکسیون نهضت ملی را تشکیل داده بودند در مجلس جمع شدند و احزاب ملی نیز هر کدام به سهم خود با صدور بیانه‌هایی مردم را به مقاومت دعوت می‌کردند.

قوام السلطنه با صدور اعلامیه‌ای با عنوان "کشتی‌بان را سیاستی دگرآمد" مردم را به سرکوب شدید تهدید کرد. قوام السلطنه از جمله آخرین شخصیت‌های برجسته سیاسی عصر قاجار بود که تنها با زبان خشونت و ارباب‌آشنایی و به پیروزی با رعب و وحشت اعتقاد داشت. زبان تند و خشن این اعلامیه بیش از آن که موجب مرعوب شدن مردم گردد واکنش‌های سخت مردم را برانگیخت. اشکال استراتژی پیروزی با رعب و وحشت این است که اگر مردم نترسند و مرعوب نشوند، این سیاست به ضد خود تبدیل می‌گردد. هنگامی که بیانیۀ تند و تهدیدآمیز قوام با آب و تاب خاص از رادیو تهران خوانده شد، مردم به خیابان‌ها ریختند.

بیانیۀ آیت‌الله کاشانی در حمایت از دکتر مصدق و دعوت مردم به مقاومت و نافرمانی مدنی (اعتصاب، تظاهرات و راه‌پیمایی) بسیار مؤثر واقع شد. روز دوشنبه ۳۰ تیرماه به روز سرنوشت تبدیل شد. سرتاسر تهران و بسیاری از شهرستان‌ها مردم با ارتش به مقابله و درگیری پرداختند.

دانشجویان با اطلاع قبلی صبح آن روز جلوی دانشگاه گرد هم آمدند. چند نفر از دانشجویان از جمله خود من از طرف هیئت دبیران صحبت‌های کوتاهی ایراد کردند و برنامه و مسیر تظاهرات توضیح داده شد. شعار اصلی "یا مرگ یا مصدق" بود. متعمداً خواسته شد که از دادن شعار "مرگ بر شاه" خودداری شود. این شعار در آن شرایط محرک بود. مسیر حرکت از جلوی دانشگاه به طرف چهارراه انقلاب (پهلوی سابق) و سپس به طرف جنوب خیابان ولی عصر (پهلوی) و از آنجا خیابان جمهوری اسلامی (شاه سابق) و سپس به سمت میدان بهارستان بود. در چهارراه یوسف‌آباد، تقاطع خیابان حافظ (شاهپور)، باخبر شدیم که در اطراف مجلس زدو خورد بسیار شدید است و بهتر است مسیر دیگری انتخاب شود. بنابراین به سمت جنوب میدان امام (سپه) حرکت کردیم و هدفمان این بود که از طریق خیابان ملت (اکباتان) خود را به بهارستان برسانیم. در تمام مسیر، خیابان‌ها پر از جمعیت بود. هزاران نفر از مردم عادی به صفوف دانشجویان پیوسته بودند و رودخانه عظیمی از مردم در حرکت بود. در میدان سپه (امام) مجبور شدیم به طرف میدان ارک و بازار برویم. در خیابان خیام یک نفر در اثر تیراندازی کشته شده بود. مردم او را روی تخته چوبی انداخته از خیابان خیام به طرف شمال به مقصد بیمارستان سینا می‌بردند. در اوایل خیابان خیام به شعارهای مردم که دیگر قابل کنترل نبود، "مرگ بر شاه" نیز اضافه گردید. جو عمومی بر اثر تیراندازی‌ها و کشتار مردم بسیار ملتهب شده بود. هنگامی که به جلوی ساختمان روزنامه اطلاعات و قورخانه (محل ساخت اسلحه

متعلق به ارتش) رسیدیم، سربازان فراوانی در دو طرف خیابان مستقر بودند. با مشاهده جمعیت و شنیدن شعارها، تیراندازی آغاز شد. مردم جنازه را به زمین گذاشتند و برای گرفتن پناه به هر سو فرار کردند. من در جایی که قرار داشتم، تنها کاری که می‌توانستم بکنم، دراز کشیدن در داخل جوی آب بود. لحظات حساس و پرمخاطره‌ای بود. پس از مدتی تیراندازی متوقف شد و از جوی آب بیرون آمدم. مردم گرد یکدیگر جمع شدند. جنازه را برداشتیم و با فریادها و شعارهای خود به سمت بهارستان به راه افتادیم. جو بسیار پرهیجانی بود. هنگامی که به بیمارستان سینا رسیدیم باخبر شدیم که قوام استعفا داده است و سربازان از بعضی از خیابان‌ها عقب‌نشینی کرده و به پادگان‌ها بازگشته‌اند. ساعت حدود سه بعدازظهر بود که رادیو تهران استعفای قوام و دعوت از مصدق به نخست‌وزیری را اعلام کرد.

شهر ناگهان به صحنه‌ای از ذوق و شوق و پیروزی و امیدواری تبدیل گردید. کنترل شهر به دست مردم افتاد. جوانان در همه جا ترافیک را کنترل می‌کردند.

به این ترتیب قوام استعفا داد و شاه و نیروهای ارتجاع و ضد مردم سالاری عقب‌نشینی کردند و به لانه‌های خود خزیدند. مصدق بار دیگر بر مسند نخست‌وزیری نشست.

به این ترتیب سی تیرماه به عنوان روز قیام ملی شناخته شد و یکی از ایام الله محسوب گردید و شهدای آن روز بزرگ همگی در این بابویه دفن گردیدند و هر سال در بزرگداشت این روز حتی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، مراسم، تظاهرات و گردهمایی‌هایی برپا می‌شد و مردم بر سر مزار شهدا جمع می‌شدند و علاوه بر انجام مراسم دینی با این عزیزان عهد و پیمان خود را در ادامه راه مردم سالاری تجدید می‌کردند.

بسیاری از شخصیت‌های ملی طبق وصیت خود در مزار شهدای ۳۰ تیر دفن شده‌اند. از جمله مزار شادروان دکتر سیدحسین فاطمی وزیر خارجه دکتر مصدق که پس از دستگیری‌اش در آبان ماه ۱۳۳۲ در حال بیماری تیرباران شده بود و مزار کریم پور شیرازی در همین محل در کنار شهدای ۳۰ تیر است. دکتر مصدق نیز وصیت کرده بود پس از مرگش در این بابویه در کنار شهدای ۳۰ تیرماه دفن شود. اما رژیم شاه اجازه اجرای این وصیت را نداد و بالاچاره دکتر مصدق در احمدآباد به خاک سپرده شد.

قیام ۳۰ تیر اگر چه در شکست توطئه‌های استیلای خارجی و استبداد داخلی موفق شد، اما جنبش ملی از درون دچار ضعف و سستی و از هم گسیختگی گردید. مجموعه نیروهای ملی در درون و بیرون از حاکمیت و دولت نتوانستند بر محور حداقل برنامه‌ها و انتظارات توافق کنند و انسجام خود را حفظ نمایند. اختلافات همه‌جا؛ در مجلس در میان نمایندگان، در میان احزاب ملی و در میان رهبران به شدت بالا گرفت. اگر چه سیاست حزب توده در مورد دکتر مصدق در مقایسه با قبل از قیام سی تیر نیز تغییر کرده بود، اما این تغییر در راستای سیاست جدیدی بود که علیه دکتر مصدق طراحی شده بود. اساس این سیاست این بود که نشان بدهد جنبش کمونیستی ایران قوی است و دکتر مصدق در مقابله با آن ضعیف است و ادامه حکومت دکتر مصدق و تضعیف شاه به پیروزی کمونیسم در ایران خواهد انجامید. این سیاست به تدریج توانست بخش قابل توجهی از نیروهای محافظه کار به خصوص روحانیون را در حمایت از جنبش ملی دچار تردید و تزلزل نماید و در نهایت آنها را به حمایت از شاه بکشاند. اوج این تغییر و تحول را در نهم اسفندماه ۱۳۳۱ می‌توان مشاهده کرد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توانست از درون این اختلافات و ضعف نیروهای ملی و مردمی سرانجام پیروز شود. اسناد منتشر شده نشان می‌دهد که سیاستمداران بیگانه چگونه توانستند در حزب توده رسوخ کنند و از آن علیه دکتر مصدق استفاده نمایند و با چه مکانیزم‌هایی با بهره‌گیری از اختلاف‌ها، نیروهای ضدملی و ضد مصدق را ساماندهی نمایند.

پیروزی قیام سی تیر ماه، نیروهای ملی را دچار توهم و خودبزرگ بینی کرد و در نهایت به ورطه افراطی‌گری و رادیکالیستی که نتیجه‌اش عاید نیروهای ضد مردمی گردید، کشاند.

قیام ۳۰ تیر نیز حرکتی از درون برای اصلاح عملکرد حاکمیت به خصوص دربار و شاه بود. دکتر مصدق و همکارانش علاقه و اعتقادی به تغییر نظام نداشتند، اگر چه بعضی از رهبران ملی و یا احزاب ملی به سلطنت مشروطه معتقد نبودند و به نظام جمهوری توجه داشتند، اما جو غالب در میان کلیه نیروها و دولت دکتر مصدق اصلاح نظام از درون بود و نه خواهان برون رفت از نظام. حتی هنگامی که در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ کودتای نخست شکست خورد و شاه از ایران فرار کرد هیچ حرکت جدی برای تغییر نظام صورت نگرفت.

پیروزی قیام سی تیر

ماه، نیروهای ملی را

دچار توهم و

خودبزرگ بینی کرد و

در نهایت به ورطه

افراطی‌گری و

رادیکالیستی که

نتیجه‌اش عاید

نیروهای ضد مردمی

گردید، کشاند

البته باید تأکید کرد

که تقابل کنونی میان

نیروهای مردم سالار

و اصلاح طلب با

محافظه کاران و

نیروهای راست و

افراطی و واپس‌گرا،

از جهت شکل با هر دو

حادثه بزرگ تاریخی

یاد شده تفاوت‌های

بسیار اساسی دارد

بر اساس بعضی از اخبار آن زمان، دکتر مصدق در صدد تشکیل شورای نیابت سلطنت به ریاست مرحوم دهخدا بود، ولی قصد و برنامه‌ای برای تغییر نظام نداشت.

قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و همچنین شکست استبداد صغیر و حوادث نامطلوب پس از آن زمان را باید در این چارچوب‌ها بررسی کرد و از آن تجارب گرانبها برای حفظ دستاوردهای جنبش برای آزادی و مردم‌سالاری و اصلاح‌طلبی استفاده کرد.

البته باید تأکید کرد که تقابل کنونی میان نیروهای مردم‌سالار و اصلاح‌طلب با محافظه‌کاران و نیروهای راست و افراطی و واپس‌گرا، از جهت شکل با هر دو حادثه بزرگ تاریخی یادشده تفاوت‌های بسیار اساسی دارد. در دوران استبداد صغیر، سیاست‌های خارجی دخالت‌گسترده نداشتند. دشمن مقابل، هنوز داخلی بود. در قیام ۳۰ تیر، برعکس تقابل اصلی میان شاه و دربار نبود، بلکه این قدرت‌های بیگانه آمریکا و انگلیس بودند که عامل اصلی در حمایت از شاه و تقویت تحرکات علیه دولت مردمی و جنبش ملی محسوب می‌شدند. بدون حمایت فعال و جدی این قدرت‌ها، به خصوص بریتانیا، نیروهای استبداد داخلی هرگز قادر به ضربه زدن به جنبش نبودند. حتی ضعف و از هم گسیختگی درونی جنبش ملی هم نمی‌توانست موجب پیروزی نیروهای استبداد بدون حمایت خارجی بشود. در شرایط کنونی هنوز هیچ قدرت خارجی از نیروهای افراطی ضد مردم‌سالاری حمایت جدی نمی‌کند و شرایط داخلی ایران و شرایط بین‌المللی برای چنین دخالت‌هایی مساعد نیست، اما از نظر محتوایی یک تشابه اساسی وجود دارد.

پیش از انقلاب مشروطه، پادشاه مطلق‌العنان بود. استبداد مطلق بود و شاه خود را متعهد و محدود به هیچ قاعده و قانونی نمی‌دانست. جنبش مشروطه در واقع در صدد قانون‌مند کردن قدرت بود که هنوز هم موضوع اصلی تقابل میان نیروهای سیاسی در ایران است. چه پس از استقرار مشروطه و چه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آرمان اصلی مردم، استقرار حکومت قانون به جای اراده افراد است. در زمان محمدعلی شاه، در زمان رضاشاه و سپس محمدرضاشاه نزاع اصلی میان نیروهای ملی با آنها بر سر محدود کردن عمل پادشاه در چارچوب قانون بود. این پادشاهان گرچه نمی‌توانستند و نتوانستند نظام مشروطه سلطنتی را به طور علنی از بین ببرند، اما در عمل حاضر به تمکین از اصول مصرحه در قانون اساسی نبودند.

اکنون نیز تقابل اصلی میان اصلاح‌طلبان با نیروهای راست افراطی و ارتجاعی بر سر اصل نظام جمهوری اسلامی نیست، بلکه مسئله اصلی، عمل به قانون اساسی است. نظام جمهوری اسلامی در قانون اساسی تعریف شده است و بدون اجرای تمام و کمال قانون اساسی وجود خارجی جمهوری اسلامی دچار تردید و تزلزل خواهد بود. آقای کروبی در مراسم سالروز فاجعه ۲۰ تیر ۱۳۷۸ تبریز جان کلام را بیان کرده‌اند:

"... متأسفانه تن ندادن به قانون، که در کشور و جامعه ما ریشه طولانی و تاریخی دارد، تاکنون صدمات گوناگون بر ما وارد کرده است و همین امر باعث شده که رسیدن تمام مردم به حقوق اساسی خودشان در مقاطع مختلف با مشکل مواجه شود." (آفتاب یزد، پنجشنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۸۰)

اکنون نیز تقابل اصلی میان اصلاح‌طلبان با نیروهای راست افراطی و ارتجاعی بر سر اصل نظام جمهوری اسلامی نیست، بلکه مسئله اصلی، عمل به قانون اساسی است. نظام جمهوری اسلامی در قانون اساسی تعریف شده است و بدون اجرای تمام و کمال قانون اساسی وجود خارجی جمهوری اسلامی دچار تردید و تزلزل خواهد بود

